

سید عبدالحسن دستغیب

خانواده آیت الله دستغیب از سادات حسنی و حسینی و از بزرگوارانی بودند ...



ولادت: 1332ق.

محل ولادت: شیراز

وفات: 1402ق

محل دفن: شیراز

محل تحصیل: شیراز ، نجف

اساتید: حضرات سید ابوالحسن اصفهانی ، آقا ضیاء الدین عراقی ، شیخ محمد کاظم شیرازی و...

استاد عرفان : محمد جواد انصاری همدانی

تالیفات: قلب سلیم ، گناهان کبیره ، صلوه الخاشعین ، آدابی از قرآن ، شرح کفایه الاصول و...

خانواده آیت الله دستغیب از سادات حسنی و حسینی و از بزرگوارانی بودند که دانشمندان زیادی از نسل شان به پا خاسته اند. او در کوران مبارزات سیاسی و خدمات ارزنده اجتماعی ، هیچگاه از سیر و سلوک الی الله و تهذیب و خودسازی غافل نبود. وی محضر آقا سید علی قاضی را درک کرده پس از رحلت آن عارفی بی بدیل به محفل آیت الله انصاری همدانی راه یافت . پس از پایان تحصیلات خویش در نجف اشرف ، در 1324 ش . به دستور آیت الله شیخ محمد کاظم شیرازی به زادگاه خود بازگشت و طی چهل سال تلاش بی وقفه کارهای خدماتی بسیاری را پایه نهاد، مسجد جامع شیراز را احیا کرد و در نوسازی مدرسه علمیه حکیم نقش بسزایی داشت .

اهل خانه از شب های پر سوز و گداز و نا له های عاشقانه اش حکایت ها دارند . حسن خلق ، ساده زیستی ، رافت و رحمت بر خلق خدا از صفات بارز آن عارف مجاهد بود. یکی از طلاب که در شیراز درس می خواند قصد ازدواج داشت اما از عهده هزینه آن برنمی آمد. نامه ای بی نام و نشان به آیت الله دستغیب نوشت و حال خود را باز گفت . چند روز بعد ، آقا برای احوالپرسی از طلاب به مدرسه رفت . هنگام برگشت رو به این طلبه کرد و فرمود فلانی ، حاجتت برآورده می شود . بعدا به منزل ما بیایید این طلبه تعجب کرد ، زیرا آیت الله دستغیب او را زیاد نمی شناخت و از ماجرای نامه نیز شخص دیگری اطلاع نداشت ! وقتی پول به دستش رسید. دید درست به اندازه مخارج ازدواج است ، نه کمتر و نه بیشتر !

شب ها معمولا در ساعت معینی از خواب برمی خاست . اما شب جمعه آخر عمر ، پس از ساعتی استراحت ناگهان از خواب بیدار شد . سرش را میان دست های خویش گرفت و مرتب می گفت : لا حول ولا قوه الا بالله. صبح هنگام خروج از منزل تنها دو اشاره کرد: یکی به سوی خود و دیگری به سوی آسمان ؛ در همان روز توسط منافقیت به شهادت رسید. وقتی کفن ایشان را می آوردند کیسه کوچکی همراه آن بود که معلوم نشد برای چیست . یک هفته پس از خاک سپاری چندین نفر خواب دیدند که آقا می گوید قطعاتی از بدن من لا به لای دیوار هاست به من ملحق کنید! هنگامی که آن ها را جمع کردند دریافتند که آن کیسه برای این منظور بوده است .